

نفرین شده

لی کنی

بر روی: عقیق ملا آقا جانزاده



سرشناسه:

کنی، لی.

Kenny, Leigh

عنوان و نام پدیدآور:

نفرین‌شده/ لی کنی؛ ترجمه‌ی عقیق ملاآقا جان‌زاده؛ ویراستار فاطمه حسین‌بیگ.

مشخصات نشر:

تهران: انتشارات افرا، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری:

۱۱۲ ص. ۱۴/۵*۲۱/۵ س.م.

شابک:

۹۷۸-۶۲۲-۹۰۹۶۲-۳-۹

وضعیت فهرست‌نویسی:

فیبا

یادداشت:

Cursed: a novel, 2024. عنوان اصلی:

موضوع:

داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۱ م.

شلسه افزوده:

ملاآقا جان‌زاده، عقیق، ۱۳۷۰ مترجم

رده بندی کنگره:

PS۳۶۱۹

رده بندی دیویی:

۸۱۳/۶

شماره کتبخانه:

۹۷۰۷۲۹۶



زیر نظر شده

لی کنی

ترجمه‌ی: عقیق ملاآقا جان‌زاده

ویراستار: فاطمه حسین‌بیگ

نمونه‌خوان: ریحانه شادابی‌پور

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۳

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

طراح جلد: گروه هنری نشر افرا

چاپ و صحافی: گاندی

نشر افرا

تلفن: ۰۹۱۲۴۹۶۵۸۹۵ - ۰۲۱۳۰۷۸۹۴

اینستاگرام: www.instagram.com/afrapublication

پست الکترونیکی: afraapub@gmail.com

سایت انتشارات افرا: www.afrapub.ir

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

۹۷۸-۶۲۲-۹۰۹۶۲-۳-۹ ۹۷۸-۶۲۲-۹۰۹۶۲-۳-۹

پیش گفتار

درخشش قرم گیلای سیگار از پنجره روی او منعکس شد.
زن با نگرانی به بیرون و به تاریکی خیره شد، یک عمیقی زد و از حس آن در
گلویش لذت برد. سانس را بیرون داد و دود در اطرافش مانند هاله‌ای پیچ خورد.
نگاهش را پایین انداخت و با انگشتان لرزانش خاکستر سیگار را داخل سینک
ریخت.

وقتی چیزی به شیشه‌ی روبه‌رویش سربه زد، خودش را عقب کشید. درحالی‌که
چشمان قهوه‌ای درشتش را به سمت بالا می‌برد، اخم‌هایش از ترس در هم
رفت.

دو سیاه‌چاله به او خیره شده بودند و پرده‌ای از موه‌های جوهری‌رنگ فضای
خالی بینشان را قاب گرفته بود.

لب‌های آن چیز با پوزخندی باز شد و آنقدر بیشتر و بیشتر گشوده شد تا
جایی که به نظر می‌رسید صورتش دونیم شده است. دوباره به شیشه ضربه زد و
با ناخنش به آرامی آن را خراشید. آن موجود بی‌صدا به وحشت آشای مقابلش
خیره شد. به قدری سرش را کج کرد، تا اینکه چهره‌ی زیبای زن مملو از ترس
شد.

موجود بدون هشدار صورتش را به پنجره کوبید. ترکی شبیه تار عنکبوت در
شیشه ظاهر شد. زن درحالی‌که چشمانش را می‌بست، ماترائی را که در دو

هفته‌ی گذشته مانند اسلحه نگه داشته بود، با خودش تکرار کرد: «این اتفاق نمی‌افتد. این واقعی نیست».

وقتی چشمانش را باز کرد، موجود ناپدید شده بود، اما ترک‌های کوچک باقی‌مانده اثبات این حقیقت بودند که آنچه او تجربه می‌کرد، به طرز انکارناپذیری واقعی بود.

درحالی‌که بغضش را می‌خورد، کاغذ یادداشتی صورتی‌رنگ از پشته‌ی کاغذهای روی میز آشپزخانه بیرون کشید و با دستی که می‌لرزید و با حروف لرزان نوشت: «برای کتی، متأسفم».

حالا وقتی آن پله‌های چوبی بالا می‌رفت و از در اتاق خواب مهمان رد می‌شد، اشک‌هایش از آن سرازیر می‌شدند. یادداشت در یک دستش و چاقوی تیزی که با عجله از جاکشویی برداشته بود، در دست دیگرش بود.

جعبه روی روتختی گذاشته بود؛ روتختی‌ای که مادر بزرگش به او داده بود. یادداشت را روی جعبه رد و سرعت دستانش را با انزجار پاک کرد. به سمت حمام اصلی رفت و در را بشکست، سرش بست، اما قفل نکرد. بطری‌ها و معجون‌های قفسه را در وان چدنی ریخت. می‌خالی کرد. حباب حمام ارسیده^۱ گران بود و او همیشه تهدید کرده بود که از آن استفاده خواهد کرد، اما به نظر می‌رسید که موقعیت مناسب هرگز پیش نیامد.

با خودش فکر کرد خب، هیچ زمانی مانند حالا پیش نمی‌آید و محتویات را در آب جاری خالی کرد. بخار با سستی به سمت بالا می‌پیچید و عطر لطیف گل را همراهش می‌آورد. زن با نفسی عمیق و لرزان آرامی لباس‌هایش را درآورد و داخل وان رفت. بدنش زیر سطح آب فرو رفت. آب معطر تنش ماهیچه‌هایش را کم کرد.

صدای خراشیده شدن ناگهانی، وجودش را دوباره مملو از ترس کرد. ناگهان دید که دستگیره شروع به تکان خوردن و چرخیدن کرد. بدون فکری دیگر، چاقو را از روی زمین کنار وان برداشت و با یک حرکت تیغی چاقو را به

۱. ماده‌ای معطر که در وان می‌ریزند و کف می‌کند. (م)

شکل عمودی در امتداد بازوی چپش، از میچ تا آرنج، فروبرد. با بی تفاوتی و کنجکاوی تماشا کرد که خون از زخم باز شده جاری می شود. آب وان صورتی و سپس زرشکی شد. حس آرامش وجودش را فراگرفت. همان طور که نور از چشمانش محو می شد، به اعماق قبری آبکی که خودش ساخته بود، سر خورد.